

هزینه ۱۴ میلیارد دلاری آلودگی هوا

آلودگی هوا در سال ۱۴۰۳ موجب تحمیل هزینه ۱۴ میلیارد دلاری به کشور شده، این درحالی است که از سوی دیگر، مردم ۸۳ شهر ایران فقط ۱۰ درصد از روزهای سال گذشته هوای پاک تنفس کرده‌اند. مرکز تحقیقات کیفیت هوا و تغییر اقلیم دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، اثرات بهداشتی و خسارات اقتصادی آلودگی هوا را به‌عنوان دومین عامل مرگ‌ومیر در این تعداد شهر کشور با بیش از ۵۷ میلیون نفر جمعیت در سال ۱۴۰۳ مورد مطالعه قرار داده است. نتایج این بررسی بیانگر این است که در طول سال ۱۴۰۳،۲۵ هزار و ۵۴۰ نفر به‌دلیل مرتبط با آلودگی هوا جان خود را از دست داده‌اند. همچنین بیشترین میزان مرگ‌ومیر ناشی از آلودگی هوا شامل سکته مغزی با ۱۵ درصد، سرطان ریه ۱۵ درصد، بیماری‌های ایسکمیک قلب ۱۴/۶۶ درصد، بیماری‌های مزمن انسداد روی ۱۱ درصد و مرگ‌های طبیعی در مواجهه طولانی با ذرات معلق ۷/۱۲ درصد بوده است. این پژوهش نشان داده که شاهرود و سمنندج، پاک‌ترین و سه شهرستان از استان‌های سیستم‌وبلوچستان و کرمان شامل زابل، ایرانشهر و ریگان، آلوده‌ترین شهرها در ۱۴۰۳ بوده‌اند. تعداد روزهایی که میزان ذرات معلق کمتر از ۲/۵ میکرون آن کمتر از رهنمودهای سازمان جهانی بهداشت باشد برای شهروندان تهرانی ۱۲ روز است که معادل ۳ درصد روزهای سال گذشته می‌شود. این عدد در سال ۱۴۰۱ توسط وزارت بهداشت با مطالعه‌ای که در ۳۳ شهر کشور انجام شد، ۲۶ هزار نفر اعلام شد. بر اساس اعلام این وزارتخانه، تعداد کل موارد مرگ منتسب به مواجهه طولانی‌مدت با ذرات معلق PM۱۰/۲ در افراد بالای ۳۰ سال در سال ۱۴۰۱ به‌طور میانگین ۲۶ هزار و ۳۰۷ نفر گزارش شده است که بیش از ۲۶ درصد نسبت به سال ۱۴۰۰ افزایش یافته است.

یکشنبه ۲۶ مرداد ۱۴۰۴
سال چهارم ـ شماره ۸۶۰
www.hammihanonline.ir

سال ۱۲۸۶ انجام شده است، بیشتر آزادگان در بدو ورود به ایران، افسرده نبودند و تنها ۲۶ درصد از آنها از افسردگی رنج می‌بردند. جامعه آماری این تحقیق ۲۹ نفر از آزادگان شهر اصفهان و حومه بوده و در فاصله ششش ۱۲ ماه پس از بازگشت آزادگان به کشور انجام شده است. این آزادگان در همه اردوگاه‌های نگهداری اسرا در کشور عراق متفرق بوده‌اند و در حقیقت نمونه‌ای تقریباً تصادفی از کل جامعه آماری آزادگان تلقی می‌شوند. نتایج به‌دست آمده از این مطالعه که بخشی از آن به کمک آزمون بک انجام شده، نشان داد که بیشتر این آزادگان هنگام ورود از افسردگی رنج نمی‌بردند. ۱۶/۳ درصد افراد افسردگی متوسط و ۱۰/۱ درصد افسردگی در حد شدید و خیلی شدید داشتند.

در بخشی از این پژوهش نوشته شده است: «نوربالا و محمدی در بررسی اسرای مراجعه‌کننده به درمانگاه در یافتند که کسالت بیماران بستری تدریجی و اختلال شایع در مراجعان، اختلال سازگاری بود. در مطالعات نوربالا، نریمانی، صباغ و همکاران مشخص شد که رنج‌ها و محرومیت‌های دوران اسارت با افزایش مشکلات روان‌شناختی آنان پس از آزادی، رابطه‌ای معنادار داشت. در بررسی‌های متعدد در مورد مشکلات روانی - اجتماعی آزادگان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، مشخص شد که اغلب نمونه‌ها به‌طور معنادار قبل و بعد از اسارت دارای افسردگی، اضطراب و خصومت، اختلال SCL-۹۰، ترس مرضی و گرایش‌های روان‌پریشی بودند. در مجموع می‌توان گفت آزادگان با تحمل استرس‌های دوران اسارت و رنج‌ها و محرومیت‌های متعدد به‌رغم توانمندی‌های اعتقادی و شخصیتی مشکلات روانی- اجتماعی بعد از آزادی داشته‌اند و نیازمند حمایت و مراقبت‌های درمانی، اجتماعی و خانوادگی هستند. نتایج حاکی از آن است که آزادگان از افسردگی، اضطراب، خصومت و جسمانی سازی رنج می‌برند و پتانوجه به انجام تحقیق، بلافاصله پس از آزادی و براساس تحقیقات قبلی در آینده نیز انتظار می‌رود مشکلات آنها شدیدتر و گسترده‌تر شود.»

برای عبدالحسین، ملک حسین و غلامحسین هم حالا بیش از همه، دلخوری و سرخوردگی مانده. آنها از هم‌زمان‌شان می‌گویند که ازدواج‌شان ناموفق بود، فشار روانی زیادی را تحمل می‌کنند و بعضی‌که گرفتار اعتیاد یازندان شدند. آنها هنوز شب‌ها خواب اسارت می‌بینند و می‌گویند فقط وقتی با هم‌زمان‌شان دور هم جمع می‌شوند، آرام می‌شوند، «چون فقط ما همدیگر را درک می‌کنیم. بیرون کسی حال ما رانمی‌فهمد.»

اكتشافی جامعی در ایران درباره وضع سلامت جسمی و روانی آزادگان و خانواده‌هایشان انجام نشده است. البته معاونت امور زنان، سال ۹۶ پژوهشی را با جامعه آماری ۳۰ نفر درباره همسران جانبازان انجام داده که هنوز نتایج‌اش منتشر نشده است. کریمی می‌گوید که همسران اسرا در زمان اسارت و بعد از آن، دچار مسائلی بودند که در سکوت فراموش شدو حالا دامنگیر آنهاست: «کسانی بودند که پس از بازگشت، خانواده‌هایشان را رها کردند و رفتند. هیچ قانونی هم وجود ندارد که اگر مردی ناشز شد، نصف حقوق‌اش را به خانواده بدهد. من جانبازان و آزادگانی را می‌شناسم که آنقدر وضع‌شان بد است که به میوه فروش محله بدهکارند. همسران‌شان هم افسرده‌اند و چون معمولاً خانه‌دارند، نمی‌توانند پول بیاورند خانه، مسائل روحی و روانی این زنان هم خاص خودشان است. بعضی مشترک است و بعضی نه. یکی از ویژگی‌های همسران ایناگرگران، خودسانسوری آنهاست. سکوت آنهاست. وقتی هم مراسمی باشد، از خود مردان آذاده سوال می‌پرسند، ولی کسی از زنان نمی‌پرسد که وقتی او نبود، به تو چه گذشت. این زنان آبروداری می‌کنند و چیزی نمی‌گویند. مثل زنانی که کتک می‌خورند و می‌گویند صورت‌مان خورده به شیر حمام.» کریمی خاطره‌ای هم به‌یاد می‌آورد: «سال ۶۲ در بخش مشاوره و امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش بودم. آقای دکتر سام‌آرام که به پدر مددکاری اجتماعی ایران معروف است، آمد و گفت، باید از امروز برنامه‌ریزی خاصی برای خانواده‌های اسرا انجام شود که فردا که برگشتند، مشکلات‌شان کم شود. کسی حرف او را گوش نکرد.» به گفته او، بعضی از این زنان از مردان آذاده جدا شدند، چون دیگر نمی‌توانستند با هم بسازند و بچه‌های زیادی قربانی شدند: «آن سال‌ها زندگی بر این زنان سخت گذشت. البته همه هم وضع‌شان بد نبود؛ بعضی از مردان آذاده نامه‌های قشنگ عاشقانه‌ای می‌نوشتند و همسران‌شان آنها را در دورهمی‌هایمان می‌خواندند و دلمان گرم می‌شد. بسیاری هم برگشتند و زندگی خوبی ساختند اما اثر آن شکنجه‌ها هنوز به‌جاست؛ یکی از آذاده‌ها تعریف می‌کرد و می‌گفت

آنها را روی شن و شیشه می‌غلتاندند و می‌رفته داخل بدن‌شان. زنان ایناگرگر، حتی زنان جانبازو... رازهای مگویی دارند که باید گفته شود. این‌ها بخشی از تاریخ شفاهی ماست. برای ترویج صلح، باید روایت‌های جنگ را شنید. جنگ مثل افعی است، آدم‌ها را می‌بلعد.»

عبدالحسین جلالوند می‌گوید، درد مردان رزمنده را اما بیشتر می‌شناسند. مردانی که سال‌ها بعد از آزاد شدن، اسیر فقر و اعتیاد شدند. یک اسارت دوباره. کسانی که حالا می‌گویند اسم اسارت را نیاورید، چون خواب آن را می‌بینند، شکنجه‌ها را به‌یاد می‌آورند و آرامش از آنها دور است. قصه جانبازانی که برای فرار از دردهای جنگ، مسکن و دارو، دوبایی بر دردشان نشد و موادمخدر را مرمهی یافتند برای تسکین، خود قصه دیگری است. «ما این‌ها را رها کردیم، صادقانه می‌گویم.» این‌ها حرف‌های غلامحسین هم هست. غلامحسین جلالوند، برادر بزرگ عبدالحسین و ملک حسین که حالا ۷۴ ساله است.

▼ غلامحسین ۸ سال اسیر عراق بود

غلامحسین جلالوند، هشت سال پس از پایان جنگ ایران و عراق، در جریان یک مأموریت امنیتی اسیر شد. او همه هشت سال جنگ ایران و عراق را جنگید. کارمند سابق وزارت جهاد کشاورزی و از آن‌دسته رزمنده‌هایی که سر قصه‌هایش از جنگ دراز است؛ نه فقط در میدان‌های نبرد، بلکه در سال‌هایی که دیگر صدای گلوله خاموش شده بود. هشت سال اسارت در حالی که جنگ به پایان رسیده بود. روایتی کمتر شنیده‌شده از سال‌های پس از جنگ. سال ۱۳۶۹ بود. جنگ ایران و عراق تازه تمام شده و جنگ عراق و کویت آغاز شده بود. شورای عالی امنیت ملی به غلامحسین و دیگر همکارانش مأموریتی سری داد تا به منطقه شلمچه بروند تا آنجا در مرز آبی، در عملیات پدافند غیرعامل، به‌اندازه ۱۰۰ کیلومتر برای پرورش ماهی جانمایی کنند تا هم زمان صلح، هم زمان جنگ به کار بیاید اما همانجا به کمین نیروهای عراقی افتادند و دستگیر شدند. اسارت آنها سال‌ها طول کشید. هشت سال تمام.

آنها چند روزی در مرز بودند و بعد آنها را بردند بصره و از آنجا بغداد. حدود ۴۰ چهل شبانه‌روز در استخبارات بودند و بعد هم زندان‌های مختلف. آن سال‌ها آنها در یک خلأ سیاسی گیر کرده بودند. جنگ تمام شده بود، اما اسارت نیروهای ایرانی نه، خوشونت در اردوگاه‌ها هم هنوز بود. آسیب‌های روانی و جسمی. فرودین‌ماه سال ۱۳۷۷ غلامحسین و سردار لشگری و بقیه را با هم آزاد کردند؛ سردار حسین لشگری، اولین و آخرین خلبان اسیر ایرانی در جنگ ایران و عراق بود که پس از ۱۸ سال اسارت در زندان‌های عراق، در آن فروردین‌ماه معروف به ایران برگشت.

عبدالحسین وقتی اسیر شد، سه فرزند داشت؛ پسرِی ۱۲ ساله و دو دختر هشت و دو ساله. او وقتی که برگشت آنها را نمی‌شناخت. ارتباط گرفتن سخت‌بود. «بچه‌هام ازم طلبکار بودن. احساس می‌کردند من نبودم، حالا که هستم باید همه‌چیزو جبران کنم. می‌گفتن چرا امکانات نداری، چرا نمی‌تونی ماشین بخری یا زندگی بهتری فراهم کنی؟ در حالی که من فقط یک کارمند بازنشسته بودم با حقوقی محدود. همسر اولم چندسال بعد از آزادی‌ام، سال ۱۳۸۲، به رحمت خدا رفت. بعد با راهنمایی دوستان دوباره ازدواج کردم. الان بچه‌ها ازدواج کردن، گاهی بهم سر می‌زنن. ازشون راضی‌ام. ما بعد از آزادی توقع خاصی نداشتیم، فقط انتظار عدالت نسبی. اما دیدیم کسانی جلو افتادن که هیچ‌وقت توی جنگ نبودن. کسانی که با زدوبند جلو رفتن. ما نه قهرمانیم، نه طلبکار. فقط خواستیم دین‌مون رو ادا کنیم. ولی انگار جامعه پادش رفت ما هنوز اینجایم.»

احساس افسردگی فقط وقتی بین رزمنده‌ها کم بود که تازه آزاد شده بودند. امید، راهش را توی دل‌شان باز کرده و ماندگار شده بود؛ وضعیتی که بعدها تغییر کرد. براساس نتیجه مطالعه «بررسی افسردگی در گروهی از اسرای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران» که توسط رضا کر می‌نیا، سیدحسین سلیمی و محمد مجدیان در

ملک حسین می‌گوید، خیلی‌ها به‌ظاهر آزاد شدند اما هنوز اسیرند. او یادش نمی‌آید، هیچ‌وقت پژوهشی را دیده باشد که به گستردگی به اوضاع روانی او و هم‌زمانش پرداخته باشد. همه این سال‌ها هیچ‌گاه پایش ملی سلامت روانی اسرا و خانواده‌هایشان انجام نشد و اوضاع سال‌های بعد و بعضی حرف‌های مردم، آنها را آزرده کرد.

«من همیشه فکر می‌کنم وقتی ما به جامعه برگشتیم، قبل از ورود، باید به دوره‌ای باهامون صحبت می‌شد. مثلاً بهمون می‌گفتن که ممکنه وقتی برگشتیم، رفتارهایی ببینیم که برامون شوک‌آور باشه. اما واقعیت این بود که اون چیزی که ما تو ذهن‌مون داشتیم، با چیزی که تو واقعیت دیدیم، خیلی فرق داشت. خیلی تلاش شد که بچه‌های رزمنده بتونن وارد جامعه بشن، ولی واقعیت اینه که انتظارمون از جامعه یه چیز دیگه بود. بر خودهایی که دیدیم، با اون چیزی که فکر می‌کردیم، خیلی فرق داشت. بعضی‌ها ظرفیت بالایی داشتن، تونستن تحمل کنن، ولی بعضی‌ها واقعاً نتونستن و دچار مشکل شدن، من هیچ‌وقت به کسی دین یا ممنتی ندارم بابت کارهایی که کردم. وظیفه‌م بوده و هیچ امتیازی هم نمی‌خواستم. خیلی وقت‌ها می‌شنویم که تو کشورهای دیگه، حتی سال‌ها بعد از جنگ، از رزمنده‌ها حمایت می‌کنن. اما اینجا حتی یک‌بار هم اسم ما رو نمیان، انگار نه انگار. وقتی کوچک‌ترین امتیازی به ما بدن، سریع بزرگش می‌کنن. مثلاً می‌گن «آذاده‌ها فرزندشون راحت‌تر وارد دانشگاه می‌شن.» در حالی که این واقعاً چیز خاصی نیست. دوستای من حاضر بودن تمام این امتیازها رو بدن ولی فقط سلامتی‌شون برگردد. ما عادی زندگی نمی‌کنیم. راه رفتن، خوابیدن، انجام کارهای شخصی، همه برامون سخته. بعضی‌ها حتی بدتر از ما هستن، جانباز قطع نخاعی هستن، توانایی‌نگاه زندگی می‌کنن ولی خب، متأسفانه این چیزا دیده نمی‌شه.»

ملک حسین هنوز با دو عصا راه می‌رود، با زخم‌هایی که از بین رفتنی نیستند؛ در ست‌شبیه عبدالحسین.

▼ عبدالحسین ۴ سال اسیر عراق بود

عبدالحسین جلالوند، یک از سه برادر خانواده جلالوند بود که در جنگ ایران و عراق اسیر شد. چهار سال از در جبهه بودندش می‌گذشت که در عملیات والفجر ۱۰، به‌وقت شناسایی و دیدبانی به اسارت نیروهای عراقی درآمد و در ۲۴ شهریورماه ۶۹ آزاد شد؛ درحالی‌که سه‌سال از او خبری نبود، موجود در فهرست مفقودین. عملیات والفجر ۱۰ در پاسخ به بمباران و موشک‌باران مناطق مسکونی شهرها در دشت‌های سلیمانیه عراق آغاز شد؛ در روز سه‌شنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۶۶ و در پنج مرحله. در این عملیات، سه‌هدف عمده نظامی موردنظر بود: آزادسازی شهرهای حلبچه، خرمال، دوجبله، بیاره و طولبه، فراهم‌کردن مقدمات تصرف سد در بندرخان و انسداد عقبه اصلی عراق در استان سلیمانیه. عبدالحسین، روزهای اسارتش را با «آزادی» به‌یاد می‌آورد. آزادی به بهترین نحو ممکن. جسمی در اسارت اما روحی آزاد، بسیار آزاد. زندان و شکنجه و اسارت، با امید سبزی می‌شد. آمیدی که روزهای حصار در حصار را روشن می‌کرد. عبدالحسین بیش از آنکه از روزهای اسارت بگوید، خوش دارد از آنچه بعد از آن گذشت، یاد کند.

عبدالحسین از زبان دوستان اسیرش می‌گوید، سال‌هاست بازگشته‌ایم؛ ظاهرآ جسم‌مان آزاد است، ولی روح‌مان آزده، رنجور و دردمند است. روحی که ظلم و جفا را می‌بیند؛ ظلمی که بر مردمش روا داشته می‌شود، مردمی که روزگاری جان خود را در کف اخلاص گذاشته بودند، اما حالا زندگی برایش جفا در جفاست. او بیست‌وششم مردامه‌ا را نه روزی متعلق به کسانی که در تقویم تاریخ، آن را ثبت کرده‌اند، که متعلق به مردم می‌داند؛ مردمی که پس از آزادی خرمشهر، بزرگ‌ترین شادی‌شان، ۲۶ مردامه‌ا ۱۳۶۹ بود. «اما ما با و این مردم چه کردند؟»

او جعفر زمردیان را به‌یاد می‌آورد که با پدر و مادری هر دو کر و لال به جبهه رفته بود. در سال ۱۳۶۵ و در عملیات کربلای چهار، جعفر مفقود شد و خبر شهادتش به خانواده‌اش رسید. بعدها جنازه‌ای را با تیپ، قیافه، سن و حتی یک کبودی که روی بازویش به نشانه ماه گرفتگی بود، شناسایی کردند؛ جنازه‌ای با مشخصات یک نوجوان، صورتی بدون مو و قدی متناسب، به‌عنوان جنازه جعفر زمردیان. چهارسال تمام، پدر و مادر جعفر سر خاکش می‌رفتند و برمی‌گشتند اما ناگهان در شهریورماه ۱۳۶۹، خبر آذای‌اش را برای آنها آوردند. برای پدر و مادری که با زبان اشاره به این‌که «جعفر را با دستان خود دفن کرده بودم»، نشان می‌دادند که خودشان جعفر را خاک کرده‌اند.

عبدالحسین جلالوند، در همه سال‌هایی که در اردوگاه‌های اسرار عراق بود، اتفاق‌هایی را دید که هیچ‌وقت فراموشش نشد.

«ما کسانی رو داشتیم که زدن، شکنجه کردن، شهید کردن بعد انداختن روی سیم خاردار. بعد ازشون عکس گرفتن، پرورنده‌سازی کردن که حین فرار ما زدیشم و اگر مُرده، علنش قرار بوده. دیگه اون شکنجه‌ها که بماند، ما با همه اون سختی‌ها برای همدیگه می‌مردیم. انسان وقتی سالم و آزاده، خیلی وقت‌ها قدر این نعمت‌هارو نمی‌دونه اما وقتی اونا رو از دست می‌ده، تازه می‌فهمه چه داشته و چقدر اونا ارزشمند بودن. اینکه حتی شب‌ها هم آرامش نداشتیم و هر لحظه در ترس و نگرانی بودن، خیلی سخته. نگهبان‌هایی که حتی توی تاریکی هم شما را کنترل می‌کردن. اینا واقعاً فضای خفقان‌آوری بود.»

عبدالحسین و هم‌بندی‌هایش، آخرین گروهی بودند که از اردوگاه ۱۸ بقویه عراق آزاد شدند. خبر زنده بودن آنها را گروه‌هایی که از ۲۶ مردامه‌ا ۱۳۶۹ آزاد شده بودند، برای خانواده‌ها برده بودند؛ خانواده‌هایی که سال‌ها طول کشید تا پس از برگشت اسرایشان، زندگی‌شان، دوباره زندگی شود. عبدالحسین تعداد زیادی از هم‌زمانش را می‌شناسد که بچه‌هایشان آنها را قبول نکرده بودند. بچه‌هایی که از پدران‌شان شاک می‌بوند که چرا آنها را رها کرده و رفته‌اند. این‌ها را هیچ‌وقت، هیچ پژوهشی ثابت نکرد. نرگس کریمی، مشاور پیشین امور ایناگرگران معاونت امور زنان و خانواده رئیس‌جمهوری که سال‌هاست وضع زنان جانباز، همسران شهدا، جانبازان و آزادگان را دنبال می‌کند، از این موضوع گلّه می‌کند. اومی‌گوید نابه‌حال پژوهش

^[1] م الف: ۱۸۳۹ شناسه آگهی: ۱۹۸۴۱۵۷